

مصحح نسخه خطی، باید دانشی چند وجهی داشته باشد



آنچه از میراث مکتوب انسان در طول تاریخ باقی مانده، بعد از نگاه و کار یک مصحح آگاه به حوزه تخصصی متن و البته آن دوره تاریخی و شیوه‌های تصحیح علمی و مقایسه متون و نسخه‌های مختلف به دست ما می‌رسد و بدین ترتیب، برگه‌ها از تاریخ و آگاهی گذشتگان، از زیر غبار فراموشی بیرون می‌آید. **جمشید کیانفر** که تا کنون بیش از ۵۰ جلد کتاب با تصحیح او منتشر شده، معتقد است نسخه‌های خطی بی‌شماری در کتابخانه‌های مختلف موجود است که هنوز تصحیح نشده و در این حوزه کار نکرده، بسیار است. با او درباره کم و کیف تصحیح نسخ خطی به گفت و گو نشستیم که در پی می‌آید:

ابتدا بفرمایید قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی موجود در حوزه تاریخ، به چه دوره‌ای تعلق دارند؟

نسخه‌های خطی موجود، فقط در حوزه تاریخ نیست. نسخه‌های خطی، شامل فقه و اصول، دیوان‌های شعری، کتاب‌های حقوقی و... می‌شود. یعنی ما به میزان وسعت دانش در هر عصر و زمانی، نسخه خطی داریم. در حوزه کشاورزی که در اصطلاح به آن فلاحت گفته می‌شد و همین‌طور در باب شیمی؛ کیمیا و در باب فیزیک؛ حیل را داریم. در حوزه علوم غریبه و نجوم هم نسخه‌های خطی وجود دارد. می‌دانید که ستاره‌شناسی یکی از دانش‌های مهم جهان اسلام است. شاید دلایل آن به ریشه این علم در ایران باستان برمی‌گردد و همین‌طور به سنت عربی. برای اینکه آنها هم با ستاره‌شناسی زندگی می‌کردند. مثلاً کاروان‌های تجاری، در شبه جزیره عربستان که روزها هوا گرم بود، کاروان‌ها در روز استراحت می‌کردند و شب‌ها حرکت می‌کردند. بنابراین حرکت آنان بر مبنای رصد ستارگان و مسیر آنها بود. از سوی دیگر ما دو نوع تقویم داریم؛ یکی بر اساس گردش خورشید است و دیگری بر اساس گردش ماه است. که اولی را شمسی و دیگری را قمری می‌نامیم. ستاره‌شناسی و علم نجوم، در عین حال که یکی از دانش‌های ابتدایی بشر بود، از علوم مهم هم به شمار می‌رفت.

چرا نجوم از چنین اهمیتی برخوردار بود؟

انسان‌های اولیه بر این گمان بودند که هر آنچه که در زندگی‌شان اتفاق می‌افتد، توسط کائنات رقم می‌خورد و بعدها هم متوجه می‌شوند که حتی جزر و مد دریاها هم به نوعی وابسته به حرکت ستارگان است. به همین دلیل ما نسخ زیادی به عنوان تجیم و ستاره‌شناسی و تقویم داریم. قبل از اسلام در ایران تقویم یزدگردی داریم و حتی جلوس پادشاهان، مبنای یک تقویم جدید می‌شد. در اروپا هم تقویم میلادی مسیحی و تقویم گریگوری داریم. در ایران عصر اسلامی، تقویم جلالی را داریم که خیام آن را تنظیم کرده است. حتی در دوره تقویم قمری هم، برخی از عملکردها بر اساس تقویم شمسی بود. به‌طور مثال یکی از مشکلاتی

که مسلمین در ایران پیدا می‌کنند، بحث مالیات است. چون بر اساس تقویم قمری، باید این‌ها سالی یک بار مالیات می‌دادند. ولی چون تقویم قمری می‌چرخد و هر سال، یازده روز کمتر از سال شمسی است، بنابراین طبق تقویم شمسی، برداشت محصول در شهریور است و بر اساس تقویم قمری ممکن است مصادف با اسفند یا فروردین باشد. پس ناگزیر در همان زمان هم مالیات را بر اساس تقویم شمسی قرار دادند و نه با تقویم رسمی که قمری بود.

حتی در تاریخ‌نویسی هم با این مشکل مواجه‌ایم؛ در تاریخ‌نویسی تمام وقایع سالانه بر اساس تاریخ قمری ثبت می‌شود. اما تغییرات در داخل ایران، بر اساس نوروز سلطانی است و نوروز، در تقویم شمسی است. بدین عبارت اگر کسی بنا بر تقویم قمری در محرم حکمی یا منصبی می‌گرفت که مصادف می‌شد با اسفند، بعد در نوروز باید حکم و منصبش تمدید می‌شد و حکم جدید می‌گرفت. به همین دلیل در ضبط تاریخ، هر یازده سال یک بار، دو سال در هم ادغام و در یک سال ضبط می‌شد. هنگامی که تاریخ دوره قاجار را بررسی می‌کنیم به این مساله برمی‌خوریم که وقایع دو سال در یک سال می‌آید و گاهی یک سال گم می‌شود. مثلا اگر شما «تاریخ جهانگشای نادری» را نگاه کنید، یک سال از وقایع تاریخ قمری نیست. این نشان می‌دهد که مولف یعنی میرزا مهدی خان استرآبادی مینا را تاریخ قمری قرار داده است برای اتفاقات، اما تغییرات مهم و اساسی بر اساس تاریخ شمسی انجام شده است.

این نکته را هم در نظر بگیرید که تاریخ اقتصادی، تاریخ شمسی است و تاریخ وقایع و سیاسی تاریخ قمری است. چون تقویم اسلامی بر مبنای تاریخ قمری است. ولی مالیات را بر اساس تاریخ شمسی وصول می‌کنند. یا در برخی مناطق ایران، برای برداشت محصول، جشن‌های محلی داریم و در واقع سال اقتصادی با آن جشن شروع می‌شود. هنوز هم بعضی از این مراسم، در برخی از مناطق ایران هست. در هر حال، مرادم از این حاشیه رفتن این بود که نسخ خطی ما فقط مربوط به حوزه تاریخ نمی‌شود. تقریبا علوم متداول در آن روزگار، از ستاره‌شناسی و جغرافیا و واژه‌نامه یا فرهنگ لغت و تفسیر قرآن و فقه و اصول و مباحث حقوقی و ادبی و تذکره‌نویسی و... به صورت نسخه خطی برای ما به جا مانده است.

قدمت نسخه‌های خطی به کجا می‌رسد؟

در سده یک و دو کاغذ نبود. تقریبا از اواخر سده دوم است که کاغذ از طریق ایران، وارد جهان اسلام می‌شود. در واقع از طریق چین و ماورالنهر به ایران می‌آید و از ایران به جهان اسلام و از آنجا به اروپا. پس بنابراین در صد سال اول، ما اصلا دانش ضبط شده، روی نسخه‌های کاغذی نداریم. یا روی پوست بوده، یا روی استخوان، یا مثل دوره ایران باستان، روی الواح گلی یا سنگ‌نوشته بوده است. اما بعد از آمدن کاغذ، ضبط تاریخ و دانش بشری شروع می‌شود. همچنان که با پیدا شدن خط، تاریخ دچار تحول می‌شود و ما از عبارتهایی نظیر ماقبل تاریخ و عصر تاریخی استفاده می‌کنیم. عصر تاریخی یعنی از هنگامی که نوشتن و خط پدید می‌آید. و قبل از آن را، پیش از تاریخ می‌نامیم و البته با پیدایش کاغذ، در سراسر جهان، تحولی در حوزه ثبت علوم و دانش بشری به وجود می‌آید.

قبل از آن هم ضبط می‌شد، کما این که ما کتیبه بیستون یا هیروگلیف را در مصر داریم که روی پاپیروس یا روی چرم بوده است. منتها پیدایش کاغذ به دانش بشری ثبات داد. ما از همان روزگار با نسخه خطی مواجهیم. البته امکان دارد که باز نسخه‌هایی از دو سده اول از بین رفته باشد، اما از سده چهارم و به خصوص سده پنجم ما نسخه‌ها را داریم. قدیمی‌ترین نسخ ما تاریخ سیصد و خرده‌ای یا چهارصد و خرده‌ای است. به ندرت امکان دارد که در تاریخ حدود سال دویست به اثری بر بخوریم. اگر هم باشد در حد چند برگ است. اگر به موزه‌ها هم بروید، با عناوینی نظیر قرآن به خط کوفی برمی‌خورید که در حقیقت آنچه که باقی مانده در حد یک صفحه یا برگگی کوچک است.

پس قدیمی‌ترین نسخه‌های باقی مانده، لزوماً کامل نیستند؟

ما از سده سوم، نسخه داریم و گاهی هم این نسخه‌ها ناقص هستند. بخشی از نسخه، باقی مانده و بقیه‌اش از بین رفته است. بالاخره حوادث روزگار، جنگ‌ها، بلایای طبیعی نسخه‌ها را از بین می‌برد. کما اینکه شهرها را از بین می‌برد. به عنوان مثال، در حمله مغول، نیشابور نابود شد. یا مرو از بین رفت. مروی که امروز با نام ماری یا مری در ازبکستان داریم، بیست و پنج کیلومتر با آن شهر مرو باستانی فاصله دارد. یا نمی‌توان گفت که نیشابور امروز، همان نیشابور روزگار حمله مغول است که از بین رفت. راه‌ها وقتی تغییر می‌کند، شهرها هم تغییر می‌کند. همین تغییر و تحولات در نسخه‌ها هم هست. برخی از نسخه‌ها از بین رفته‌اند و ما از روی کتاب‌ها و نسخه‌های دیگر متوجه می‌شویم که چنین نسخه‌هایی با چنین مطالبی بوده است.

یعنی فهرستی از نسخه‌ها وجود ندارد؟

نه به طور جامع و کامل، اما به هر حال فهرستی در حد کتاب‌شناسی وجود دارد؛ «الفهرست» اثر ابن ندیم. او وراق و صحاف بود؛ در بازار وراقان حجره داشت و کتاب هم صحافی و مرمت می‌کرد. به عبارتی در بازار کار فرهنگی می‌کرد. او مشخصات هر کتابی که برایش می‌آمد را به همراه خصوصیات از نسخه، یادداشت می‌کرد. امروز ما متوجه می‌شویم که خیلی از کتاب‌هایی را که در «الفهرست» ابن ندیم آمده، در اختیار نداریم. چون نسخه‌هایش از بین رفته است. اما ابن ندیم آن کتاب را دیده، مرمت و صحافی کرده است. مولفش را می‌شناخته، موضوع کتاب را می‌دانسته. ولی نسخه خطی کتاب، امروز در اختیار ما نیست. اما موضوع آن یا مطالبش را از طریق کتاب‌های دیگر می‌دانیم. از طریق کتاب‌های دوپیست، سیصد سال بعد که به فلان نسخه مندرج در الفهرست ابن ندیم ارجاع داده‌اند، می‌شناسیم. چون تاریخ‌نویسی سنتی به این صورت بود که به فرض وقتی که می‌خواند تاریخش را می‌نوشت، از چند منبع دیگر تاریخ صدر اسلام هم نام می‌برد و به منابع آن‌ها ارجاع می‌دهد. به این ترتیب که می‌نوشتند؛ طبری گوید؛... یا ابن اثیر گوید؛....

مثل امروز نبود که صفحه کتاب‌ها و چاپ‌شان ثابت باشد و به صفحه فلان از چاپ فلان ارجاع دهند. معمولاً از مولف نقل می‌کردند که او می‌گوید؛...

راوی در نقل مطلب، در نگاه مولف دخل و تصرف نمی‌کرد؟

از این موارد هم داریم. به عنوان مثال طبری از هر واقعه‌ای چند روایت، از چند منبع نقل می‌کند؛ از یک تا ده و گاه تا بیست روایت را می‌آورد. عده‌ای هم خرده می‌گیرند، طبری جمیع روایات را آورده، اما قضاوت نکرده که کدام روایت معتبر است. لزومی هم ندارد؛ چون روایت اول از نظر طبری مهم‌تر است. روایت دوم، در مرتبه دوم قرار دارد و روایت دهم، نسبت به روایت اول، دوم و چهارم ضعیف‌تر است که آخر آورده است. اما مورخی دیگر در دوره بعد از کتاب طبری استفاده کرده، امکان دارد روایت دوم یا سوم را ارجح بداند. این نکته نشان می‌دهد کسانی که می‌گویند که مورخان دیگر، فقط رونویسی کرده‌اند، کاری انجام نداده‌اند هم اشتباه می‌کنند. چون مورخ از بین روایت‌های موجود، روایتی را که صحیح‌تر می‌داند، ارجح قرار می‌دهد. در نتیجه همین ترتیب روایات نشان می‌دهد که می‌خواند در کتابش از بین جمیع روایات، کدام یک را ارجح می‌داند از چند روایتی که طبری آورده است. یا ابن اثیر همین طور.

پس بنابراین نقل مورخان بعدی از روایت‌های طبری نشان دهنده اعتبار روایت است. معمولاً هرکسی هم که تاریخی نوشته و از طبری روایت کرده، بین روایت اول تا سوم است. به ندرت، روایت چهارم نقل شده است. مگر این که بخواهند بگویند که روایت‌های دیگری در این زمینه هست که ضعیف است، مثل این! آن وقت یک روایت دیگر بیاورند و می‌خوانند در «روضه الصفا» از این کارها زیاد

کرده است. این دخل و تصرف به آن معنا نیست. اما نشان‌دهنده بینش مورخ است که چگونه و چه چیزی را صحیح می‌داند و از منبع استفاده می‌کند. معمولا هم به دو صورت استفاده می‌کنند؛ یا نقل مستقیم می‌کنند و یا نقل به مضمون و آنچه را می‌آورند که استنباط کرده‌اند. این تغییرات هیچ اشکالی ندارد، چون روح مطلب همان است. فقط انشاء تغییر کرده است.

پس به این ترتیب و با توجه به رواج خطوط متفاوتی نظیر ثلث، نسخ یا شکسته نستعلیق در دوره‌های مختلف و در نسخ خطی، یک مصحح باید با تمام این خطوط آشنا باشد و در عین حال به زبان‌های دیگر و به خصوص عربی هم آشنایی داشته باشد؟

وقتی مصححی می‌خواهد متنی را تصحیح کند، باید شروطی را رعایت کند. به عنوان مثال، اگر بخواهد متن عربی را تصحیح کند، حتما باید عربی بداند. علاوه بر این، طبیعی است که وقتی کسی متنی را تصحیح می‌کند با توجه به شناخت منابع، باید منابع نسخه را هم داشته باشد. پس به این ترتیب، اگر عربی است، باید عربی هم بداند. مثلا لسان‌الملک سپهر در ناسخ‌التواریخ، از متن عربی طبری، به فارسی نقل کرده است. پس باید عربی هم بداند تا بفهمد که چقدر به متن وفادار است. حتی گاهی متن عربی خطبه‌ها یا نامه را همراه با متن ترجمه می‌آورند. دیگر این که، مصحح باید دانش موضوع را داشته باشد. یعنی کسی که می‌خواهد دیوانی را تصحیح کند یا کسی که می‌خواهد واژه‌نامه یا فرهنگ لغتی را تصحیح کند، باید دانش فرهنگ لغت‌نامه‌ای داشته باشد، زبان‌شناسی بداند. باید ادبیات عربی و فارسی را خوب بداند. باید به موضوع و مبحث نسخه و منابعش اشراف داشته باشد. نمی‌شود که شما یک نسخه راجع به غزنویان یا سلجوقیان در سده چهارم و پنجم را تصحیح کنید و بعد سلجوقیان را نشناسید. این‌ها اطلاعاتی است که یک مصحح باید نسبت به نسخه‌اش داشته باشد. یا یک متن مربوط به جواهرات را باید یک زمین‌شناس تصحیح کند که سنگ‌شناسی جزء دروس اصلی‌اش است، سنگ‌ها را می‌شناسد و نسبت به تفاوت‌های آن‌ها آگاه است.

پس یک مصحح نسخه خطی، باید دانشی چند وجهی داشته باشد. فقط هم دانش تخصصی آن موضوع نیست، باید به زبان و خط و... هم آشنا باشد.

بله. اولین مساله در تصحیح، قرائت صحیح است. قرائت صحیح یعنی این که شما بتوانید درست یک متن را بخوانید و خوانش درست متن، مستلزم این است که شما به قلم‌های مختلف آشنایی داشته باشید و بتوانید اقلام مختلف را بخوانید. چون حتی در یک نسخه، امکان دارد شما با سه یا چهار خط، که بهتر است بگوییم قلم، مواجه باشید. تیتراها با یک قلم باشد، اشعار با قلمی دیگر و نثر هم با قلمی دیگر. پس بنابراین شما باید اقلامی که در تاریخ کتابت ایران به کار رفته را بشناسید. از سوی دیگر باید ادبیات قوی داشته باشد و مقداری هم هنر بداند. مقداری فلسفه بداند. صرف داشتن دانش تاریخ کافی نیست. چون امکان دارد نسخه به نثر مسجع باشد یا نثر ادبی یا متکلف باشد یا نثر پیچیده. پس مصحح در عین حال که زبان فارسی‌اش باید قوی باشد، باید نثر شناس هم باشد. حتی متون عربی را بتواند بخواند. نه فقط عربی امروز. مثل کسانی که عربی و فارسی امروز را می‌دانند اما نمی‌توانند «تاریخ جهانگشا» را بخوانند یا «تاریخ و صاف» را. این اتفاق به خاطر این است که ما زبان معیار امروز را می‌دانیم اما زبان ادب دیوانی مغول را بلد نیستیم. اما مصحح باید آن زبان را بداند.

درست است که می‌گویند زبان فارسی در طول سال‌ها، کمترین تغییر را داشته است. اما در همین سی، چهل سال اخیر هم خیلی تغییر کرده است. شاید من امروز، معنای بسیاری از اصطلاحاتی که جوان‌ها در کوچه و خیابان به کار می‌برند را ندانم. به همان اندازه هم این جوان، زبان بیهقی را نمی‌داند. زبان و صاف را نمی‌داند. زبان «جهانگشای جوبینی» را نمی‌داند. حتی زبان «جامع‌التواریخ» خواجه رشیدالدین فضل‌الله را هم نمی‌داند. اما مصحح باید بداند. یکی از شرایط مصحح بودن این است که باید چند

دانش داشته باشد. وقتی که شما می‌خواهید متنی از دوره قاجار را تصحیح کنید، باید ادبیات آن دوره را بشناسید. طبیعی است که از سده سوم به بعد، نسخه‌های خطی بسیاری در حوزه‌های مختلف باقی مانده است، در این میان آیا نسخه‌هایی هستند که مولف آنها شناخته شده نباشد؟ یا نسخه‌هایی که هنوز تصحیح نشده‌اند؟ به هر دو صورت هست. یعنی هم متن‌هایی هست که هنوز تصحیح نشده‌اند و متن‌هایی هم هستند که مولف‌شان برای ما مجهول هستند و نمی‌دانیم کی هستند. مثل «تاریخ سیستان». تاریخ سیستان را مرحوم، ملک‌الشعراى بهار تصحیح کرد. خیلی‌های دیگر آن را خواندند که ببینند می‌توانند مولف‌ش را پیدا کنند؛ پیدا نشد.

چرا؟

آن صفحه یا برگه که نام مولف آمده، امکان دارد که افتاده باشد و یا کاتب نام مولف را در هنگام کتابت سهواً از قلم انداخته باشد.

در نسخه‌های دیگر به مولف ارجاع نداده‌اند؟

خیلی وقت‌ها به خود کتاب ارجاع داده می‌شود و نه به مولف. مثلاً در مورد ابن اثیر، هر دو صورت را داریم. ولی در خیلی از جاها فقط به مولف ارجاع داده می‌شود. خیلی جاها هم نام کتاب ساده‌تر و راحت‌تر است. مثلاً «تاریخ سیستان» این طور بوده است. گاهی اوقات، متنی به نام یک فرد چاپ می‌شود. و بعد عده‌ای با توجه به دایره لغات و سبک انشاء، پی می‌برند که مولف کس دیگری بوده است. از این موارد هم داشته‌ایم که متنی تصحیح و منتشر شده است. تا پیش از انتشار آن متن، به نام کس دیگری شناخته می‌شد، اما بعد از تصحیح به این نتیجه رسیده‌اند که مولف کس دیگری هست. برخی کارها هم هستند که هنوز هم می‌گویند؛ منسوب به فلانی. یعنی هنوز هم مولف آنها به طور قطعی شناخته نشده‌است. گاهی هم مثلاً یک متنی به نام خواجه نصیر چاپ می‌شود و بعد می‌گویند که مال کس دیگری است که هم‌عصر او بوده است.

امکان دارد نویسنده‌ای نخواهد نامش فاش شود؟ و خودش در خفا نسخه‌ای را نوشته باشد؟

نه!... معیارهای امروز را کنار بگذارید. در روزگار قدیم، هر اثری همین طوری نوشته نمی‌شد. معمولاً وقتی یک اثر تالیف می‌شد، حامی داشت یا اهدا می‌شد به فرد دیگری. در دیباچه یا مقدمه اکثر نسخه‌ها آمده که من این نسخه را برای فلان کس شروع کردم و در آخر هم، نسخه را به او اهدا می‌کند. حالا آن شخص امکان دارد وزیر باشد، پادشاه باشد، حاکم باشد یا علمای روحانی یا شخص دیگری. معمولاً به این ترتیب بوده است. منهای یادداشت‌های خصوصی. مثل «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه» که یک نسخه بیشتر از آن نبوده که آن هم در آستان قدس است. نسخه دومی ندارد. خصوصی برای خودش یادداشت می‌کرده است. اما کتاب‌های دیگرش، علاوه بر نسخه خطی، در روزگار خودش چاپ شده است. چاپ‌های سنگی‌شان هم هست. مثل «ناسخ‌التواریخ» که هم نسخه خطی‌اش هست و هم چاپ سنگی‌اش. اما به جز یادداشت‌های خصوصی، در باقی موارد، نسخه‌ها برای نوشته شدن حامی داشته‌اند. پس مواردی نظیر اسم مستعار و پشت پرده ماندن و ... در مورد مولفان نسخه‌های خطی صدق نمی‌کند. البته از دوره قاجار، به تدریج به این مساله برمی‌خوریم. نمونه‌اش هم همان اتفاقی بود که در مورد «رستم‌التواریخ» اتفاق افتاد که به این نتیجه رسیدیم که با توجه به قراین و شواهد، کسی به غیر از رضاقلی خان هدایت نمی‌تواند باشد.

چه آدم عجیبی است رضاقلی خان هدایت؟

بله. هم در تاریخ سیاسی و هم در تاریخ فرهنگی دوره قاجار، فرد تاثیرگذاری بوده است. چه هنگامی که به عنوان سفیر ویژه به خانات خوارزم می‌رود. چه هنگامی که اولین رییس دارالفنون است. قبل از آن، لله کسی بوده که احتمال می‌دادند که پادشاه باشد؛

عباس میرزا، پسر محمد شاه، به هر حال، در تاریخ معاصر خاندان هدایت، به طور کلی اهمیت زیادی دارند. مخبر السلطنه هدایت را نگاه کنید؛ یکی از مدیران کارکنسته ایران است، او هم خاطراتی دارد، تاریخش هست. همه افراد خانواده هدایت، افراد برجسته و بزرگی هستند.

آیا شیوه‌های مدونی برای تصحیح نسخه‌های خطی وجود دارد؟ یا هر مصحح بر اساس ذوق و شیوه شخصی خودش کار می‌کند؟

ما اصلاً شیوه ذوقی را قبول نداریم و می‌گوییم که مردود است. دو، سه شیوه است که مصحح باید بر اساس یکی از این شیوه‌ها کار کند. یکی این است که بر اساس متن منقح کار کند. یعنی این که شما یک نسخه قدیمی و معتبر را اساس قرار دهید و با چند نسخه دیگر مقابله کنید. و اختلافات نسخ را هم در زیرنویس بیاورید. زمانی هم هست که شما نمی‌توانید یک متن جامع و کامل پیدا کنید. مجبورید از تلفیق دو یا سه نسخه، یک نسخه جدید به وجود آورید. یا ممکن است که بین این دو شیوه کار کنید. یعنی همه نسخه‌ها تقریباً به هم شبیه هستند. اما به هر حال، یکی را از میان آن‌ها انتخاب می‌کنیم. در مورد تک نسخه‌ای‌ها هم می‌گویند؛ قیاسی و نه ذوقی. چون ذوق شما، هنگامی که وارد تصحیح شود، متن را به هم می‌ریزد. اما اگر قیاسی باشد، مصحح می‌گوید، فلان قسمت را که من نتوانستم بخوانم، با توجه به نسخه‌های دیگر، این واژه را به کار می‌برد. یعنی مصحح قیاس می‌کند. این قیاس را یا به فراخور نسخه‌های همزمان خودش می‌کند یا با دیگر نوشته‌های آن فرد، این کار را انجام می‌دهد. ولی کار ذوقی را ما به هیچ وجه درست نمی‌دانیم. چون اگر ذوق مصحح وارد متن شود، معلوم نیست چه اتفاقی برای متن بیفتد. به همین دلیل است که برخی تصحیح شاملو از دیوان حافظ را قبول ندارند. می‌گویند که او اساس غزلیات حافظ را به هم ریخته است و حتی ترتیب ابیات را هم. حتی مشهور است که حافظ شعری را می‌سرود و بعد دچار مشکل می‌شد، با کسی مشورت می‌کرد که می‌گفت؛ اگر این بیت را جابه‌جا کنی، مشکلی پیش نمی‌آید. و بیت جابه‌جا می‌شود تا حافظ از اتهام مبرا شود. شاملو بیت‌ها را جابه‌جا کرده و به شیوه امروزی شعر نویی آن را حروف‌چینی کرده است. خیلی‌ها، تصحیح او را قبول ندارند و خیلی‌ها هم می‌گویند کار خوبی است و باعث شده تا نسل جوان به حافظ روی بیاورد. اما کسان دیگری هم داریم که قیاسی این کار را انجام داده‌اند؛ انجوی شیرازی از آن جمله است که دیدان حافظ را قیاسی تصحیح کرده‌اند. یا هوشنگ ابتهاج بر مبنای نسخ، تصحیح منقح انجام داده است. بزرگانی چون ابتهاج، عیوض زاده، خانلری، غنی-قزوینی، تصحیح منقح انجام داده‌اند. یعنی با توجه به نسخه و اختلاف نسخ کار کرده‌اند.

آیا تمام نسخه‌های موجود تصحیح شده‌اند؟... و اگر نه، آیا این تصحیح نشدن، باعث مغفول ماندن برگی از تاریخ است؟

خیلی. شما به کتابخانه مجلس که می‌روید می‌گویند ۱۲ هزار نسخه خطی داریم. کتابخانه ملی می‌گوید ۴۶ هزار نسخه داریم. آستان قدس می‌گوید؛ ۲۰ هزار نسخه داریم و... اما همه نسخه‌های خطی تصحیح نشده‌اند. اما هر برگی که از پیشینیان باقی مانده، باید چاپ شود. چون نکته‌ای، سندی، چیزی در آن هست که قابل استناد است. در جهان امروز، همواره تاکید می‌شود که تاریخ را بدون سند ننویسید. به همین دلیل مراکز آرشیوی اسنادی به وجود آمده است. می‌گویند که تاریخ قاجار را باید بر مبنای اسناد به جا مانده از دوره قاجار بنویسید. ما یک تاریخ اقتصادی جامع از دوره قاجار نداریم. ولی الان می‌شود با توجه به اسناد اقتصادی آن دوره، تاریخ اقتصادی دوره قاجار را نوشت. یا با توجه به اسناد فرهنگی و آثار به جا مانده فرهنگی، یک تاریخ فرهنگی خوب و دقیق از دوره قاجار نوشت.

پس ما کار ناکرده در این زمینه، زیاد داریم؟

فراوان. چه تحقیقی و چه تصحیحی.

و دلیل انجام نشدن این کارها چیست؟

گاهی اوقات، اهم و فی‌الاهم می‌کنند. می‌گویند فلان نسخه ارجحیت بیشتری دارد. گاهی اوقات هم بازار تعیین می‌کند که شما چه کار کنید.

الان بازار چطور است؟

الان که بازار می‌گوید؛ کار نکنید. بنده، هر کس می‌پرسد؛ چه در دست داری؟ می‌گویم؛ هیچی!... از چشم‌هایم بدی دیده‌ام که از بیکاری ندیده‌ام. بیکاری، دیکته نانوشته است. کسی نمی‌تواند از آن غلط بگیرد. بازار، آدم پر کاری چو من را به اینجا رسانده است. در همین نشر اساطیر، حدود پنجاه جلد کتاب از من چاپ شده است. «روضه الصفا»؛ ۱۵ جلد. «ناسخ التواریخ»؛ ۲۵ جلد. «تاریخ امپراطوری عثمانی»؛ ۵ جلد. «تاریخ پسندیده»؛ ۲ جلد. و یک جلد هم تاریخ بختیاری که به چاپ ششم هم رسیده؛ اما الان دیگر ناشر قدرت تجدید چاپ ندارد.

منبع: خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)